

موضوع: نقد و بررسی کتاب نه‌ایة الحکمة

استاد: حضرت آیت الله سیّدان

مورخ: ۱۳۹۸/۰۹/۱۸

جلسه: نهم



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«الفصل الثانی فی أصالة الوجود و اعتباریة الماهیة»

«الوجود هو الأصل دون الماهیة أی أنه هو الحقیقة العینیة التي نثبتها بالضرورة إنا بعد حسم أصل الشک و السفسطة و إثبات الأصل الذی هو واقعیة الأشياء أول ما نرجع إلى الأشياء نجدها مختلفة متمایزة مسلوبا بعضها عن بعض فی عین أیها جمیعا متحدة فی دفع ما كان یحتمله السوفسطی من بطلان الواقیة فنجد فیها مثلا إنسانا موجودا و فرسا موجودا و شجرا موجودا و عنصرا موجودا و شمسا موجودة و هكذا»

❖ مقدمه:

مطالب این کتاب به صورت مرحله مرحله تقسیم شده است. مرحله اول در مورد احکام وجود است، در این مرحله فصول متعددی بیان شده است. فصل اول در مرحله اول، مربوط به اشتراک معنوی وجود می‌باشد که بیان شد. آیا وجود در همه موارد به یک معنی اطلاق می‌شود؟ اگر این طور باشد، یعنی در همه موارد یک معنی داشته باشد و به همان معنای واحد حمل بشود، اشتراک معنوی دارد که مرحوم علامه طباطبائی همین قول را صحیح دانستند. بر خلاف این نظریه بعضی قائل به اشتراک لفظی وجود بودند، یعنی موجود، در هر موردی که محمول قرار می‌گیرد و حمل می‌شود به معنای خود آن موضوع و همان مورد می‌باشد.

البته گروه دیگری بودند که بین خلق و خالق اشتراک لفظی را صحیح می‌دانستند و بین بقیه مخلوقات و ممکنات قائل به اشتراک معنوی بودند. یعنی اطلاق موجود، در ارتباط با خداوند متعال، به یک معنی است و در مورد غیر ذات مقدس حضرت حق، به یک معنای دیگر است که بین تمام ممکنات به همان معنای واحد دیگر، حمل و اطلاق می‌شود.

در فصل دوم، از اصالت وجود یا ماهیت، بحث می‌شود. برای تقریر این مسئله ابتدا باید محل نزاع را بیان کنیم و لازمه بیان محل نزاع، این است که مفردات این بحث روشن و توضیح داده بشود.

اصالت یعنی چه؟ وجود یعنی چه؟ ماهیت یعنی چه؟ باید در حد لازم این مفردات معلوم بشود تا تحریر محل نزاع روشن باشد.

✓ اصالت:

اصالت یعنی منشأ اثر بودن، ما فی الخارج که منشأ آثار است، اصیل می‌باشد.

✓ وجود و ماهیت:

در هر قضیه‌ای مثل انسان موجود، القمر موجود، الماء موجود، موضوع و محمولی وجود دارد و در برخورد با خارج و اشیاء اطرافمان نیز می‌بینیم که اشیاء با یکدیگر یک جهت تفاوت و یک جهت اشتراکی دارند.

مثلاً در خارج آب، درخت، انسان یا گیاه می‌بینیم یا در قضایای مختلف می‌گوییم: آب موجود است درخت موجود است، انسان موجود است، گیاه موجود است، چه در خارج و چه در قضایای یک وجه اشتراک و یک وجه امتیاز وجود دارد، آب، درخت، انسان، گیاه با یکدیگر تمایز دارند و همینطور از حیث عدم نفی و موجود بودن با یکدیگر اشتراک دارند، در این قضایای یک جهت امتیاز و تفاوتی هست و یک جهت اشتراکی هست، از آن جهت امتیاز اشیاء، به ماهیت تعبیر می‌شود، و از آن جهت اشتراک اشیاء، به وجود تعبیر می‌شود.

همه اشیاء اطراف ما در این که ضد تفکر سوفسطائی هستند و توهم نیستند، مشترک‌اند، همه آن‌ها در جهت نفی عدم با هم مشترک هستند، به همین جهت اشتراک، وجود اطلاق می‌شود.

و همینطور همه اشیاء اطراف ما در خصوصیات با هم فرق دارند مثلاً گیاه غیر از انسان است و آب غیر از سنگ است به آن جنبه و جهت افتراقشان، ماهیت اطلاق می‌شود.

همه متفق هستند که آنچه فی الخارج است، اصیل و منشأ اثر است، آنچه که واقعیت دارد و منشأ آثار است ما فی الخارج است. ذهن ما از هر موجودی که در خارج است دو جهت را تحلیل می‌کند، یک جهت اشتراک و یک جهت امتیاز.

بحث در این است که این ما فی الخارج، مصداق آن جهت امتیاز یعنی مصداق ماهیت است؟ یا مصداق آن جهت اشتراک یعنی مصداق وجود است؟

اگر گفتیم ما فی الخارج، مصداق جهت امتیاز است، اصالت با ماهیت است و اگر گفتیم، ما فی الخارج، مصداق جهت اشتراک است، اصالت با وجود است.

ضمناً مسلم است که در خارج، یک چیز بیشتر نیست، آنچه در خارج هست یک چیز است، پس نمی‌شود که هم مصداق ماهیت باشد و هم مصداق وجود باشد.

این تحریر اصل محل نزاع است.



❖ فصل دوم - تبیین ادعای اصالة الوجود و اعتبارية الماهية

«الفصل الثاني في أصالة الوجود و اعتبارية الماهية الوجود هو الأصيل دون الماهية»^۲ شاید کسی اشکال کند که هنوز وارد بحث نشده‌ایم، چرا اصالت را با وجود می‌دانند؟ و اشکال کند که ایشان مصادره به مطلوب کرده است، نه این طور نیست، ایشان فقط خواستند بدانیم منتخب ایشان چیست، و عنوان بحث را مطرح کرده باشند، نه این که چون ایشان اینطور بیان کرده‌اند پس اصل با وجود باشد، نه این مقصودشان نیست، لذا کسی این چنین اشکال نکند.

«الوجود هو الأصيل دون الماهية أي أنه هو الحقيقة العينية التي تثبت بها بالضرورة»^۳ می‌فرمایند آن حقیقت عینی خارجی، وجود است که بالضرورة اثباتش خواهیم کرد.

✓ نقد اثبات ضروری بودن اصالت وجود

در مورد ضروری بودن اصالت وجود نکته ای که جالب است به عرض شما برسانم این است که تا قبل از مرحوم آخوند ملاصدرا اساساً فلاسفه اصالة الماهوی بودند و خود مرحوم ملاصدرا می‌فرمایند برهه زیادی از زمان سخت از اصالت الماهية دفاع می‌کردم «و إني قد كنت شديد الذب عنهم في

۲ - نهاية الحكمة ص ۹ الفصل الثاني في أصالة الوجود و اعتبارية الماهية.....

۳ - نهاية الحكمة ص ۹ الفصل الثاني في أصالة الوجود و اعتبارية الماهية.....

اعتبارية الوجود و تأصل الماهيات حتى أن هداني ربي و انكشف لي انكشافاً^٤ بعد كشف کردم که اصالت با وجود است.

نکته این است که :

اگر چیزی به حد ضرورت برسد، بعید به نظر می آید که عقلا و خود فلاسفه در او اختلاف کنند، شخصیت های بسیار مهمی تا قبل از ایشان از قبیل سهروردی، میر داماد و بسیاری دیگر اصالت الماهوی بودند، جمعی از فلاسفه اصالت الماهوی و جمعی اصاله الوجودی، پس تعبیر کردن به بالضرورة در این چنین مسئله ای درست به نظر نمی رسد.

ظاهراً می خواهند بفرمایند که از نظر استدلالی کار را به این جا می رسانیم و اگر نه چنین مسئله اختلافی طبعاً مسئله ضروری نیست.



«بعد حسم أصل الشك و السفسطة»^٥

یکی از مشاهیر فلسفه که حاشیه ای دارند بر بدایة الحکمة و نهاية الحکمة در مورد سوفسطائی ها گفته اند که بسیاری حرف این طایفه بزرگوار را نفهمیده اند زیرا آن ها حرف بلند و لطیفی را گفته اند که نوعاً چون آن را نفهمیده اند به آن حمله کرده اند، اما حرف آن ها در حقیقت این است که در هستی یک وجود بیشتر نیست و چون این مطلب را نفهمیده اند، آن را رد کرده اند. که البته این حرف، نادرست است و مطلب سوفسطائی ها همانی بود که در اول کتاب ذکر شد و توضیح داده شد و رد شد.

٤ - الأسفار ج ١/٤٩ فصل فی أن تخصص الوجود بما ذا

٥ - نهاية الحکمة ص ٩ الفصل الثانی فی أصالة الوجود و اعتبارية الماهية.....

«إنا بعد حسم أصل الشك و السفسطة و إثبات الأصيل الذي هو واقعية الأشياء أول ما نرجع إلى الأشياء نجدها مختلفة متميزة مسلوبا بعضها عن بعض في عين أنها جميعا متحدة في دفع ما كان يحتمله السوفسطي من بطلان الواقعية فنجد فيها مثلا إنسانا موجودا و فرسا موجودا و شجرا موجودا و عنصرا موجودا و شمسا موجودة و هكذا. فلها ماهيات محمولة عليها بها يباين بعضها بعضا و وجود محمول عليها مشترك المعنى بينها و الماهية غير الوجود لأن المختص غير المشترك و أيضا الماهية لا تأتي في ذاتها أن يحمل عليها الوجود و أن يسلب عنها و لو كانت عين الوجود لم يجز أن يسلب عن نفسها لإستحالة سلب الشيء عن نفسه فما نجده في الأشياء من حيثية الماهية غير ما نجده فيها من حيثية الوجود»^٦

بالاتفاق اصيل، ما في الخارج است كه منشأ آثار است.

وقتي به اشياء مراجعه مي كنيم آن ها را مختلف و متميز مي يابيم. مثلا سيب غير از گلابي است، گلابي غير از انگور است و هر سه غير از انجير هستند و باز هر چهار تا غير از انار هستند و هر کدام را مي توانيم از ديگري نفى كنيم مثلا مي توانيم بگويم سيب، گلابي نيست يا انجير، انار نيست. در عين حال همه اين اشياء با تمايزاتي كه دارند، در نفى فكرِ سوفسطايي و در نفى بطلانِ واقعيّت مشترك هستند.

اشياء ماهيتي دارند كه بر آن اموري حمل مي شود، مثلا مي گوييم، الانسان موجود، الانسان ابيض، الانسان ماش، الانسان ناطق، و هكذا.

گاهی بر اشياء، ماهياتي حمل مي شوند كه با هم مباین هستند كه اين تمايز را مي رساند. و گاهی بر اشياء، وجود حمل مي شود كه بين همه مشترك است. پس به خوبی معلوم مي شود كه وجود غير از ماهيت است، چون ماهيت جهت امتياز و وجود جهت اشتراك اشياء است و آنچه كه جهت اشتراك است غير از آن چيزي كه جهت امتياز است، مي باشد.

مسئله دوم اين است كه ماهيت من حيث هي، لا موجوده و لا معدومه است و مي توان وجود را از ذات ماهيت سلب كرد، يعنى مي توانيم بگويم: الانسان غير موجود، الشجر غير موجود.

يعنى در ذات ماهيت وجود مستقر نيست و وجود عين ماهيت نيست، بلكه وجود غير از ماهيت است، لذا مي توان وجود را از ماهيت سلب كرد.

پس اينطور شد كه اگر ماهيت عين وجود مي بود، سلب وجود از ماهيت ممكن نبود، اما سلب وجود از ماهيت ممكن است، پس ماهيت غير از وجود است، چون سلب شيء از نفسش ممكن نيست، زيرا كسي نمى تواند بگويد كه مثلا انسان انسان نيست.



✓ امکان سلب وجود از وجود

نکته لطیفی که خوب است در همین جا تذکر داده بشود این است که وجود نیز از وجود سلب می‌شود، چون مراد در این بحث، وجود ممکنات است و مراد صرف واجب الوجود نیست. توضیح این که:

کل ممکن زوج ترکیبی من الماهیه و الوجود

پس بحث در ممکنات است، حال که بحث در ممکنات است، باید دانست که وجود و ماهیت دو مفهوم هستند که به تحلیل ذهنی از ممکنات انتزاع می‌شوند، یک جهت امتیاز و یک جهت اشتراک، پس همچنان که وجود از ماهیت سلب می‌شود و برای ماهیت اثبات می‌شود و عین او نیست، برای وجود هم همینطور است.

منتهی وجود شانس آورده است که اسمش وجود است والا، اگر دقت کنید وجود را با حمل شایع صناعی می‌توان از وجود ممکن نیز مثل ماهیت سلب کرد.

البته با حمل شایع صناعی نه با حمل اولی ذاتی، در حمل اولی ذاتی که یعنی حمل مفهوم بر خودش، حمل همه چیز بر خودش صادق است، همه چیز خودش خودش است، مانند، الماهیه ماهیه، الوجود وجود، الشجر شجر، الانسان انسان.

آن جایی که سلب و اثبات مطرح است با نظر به خارج مطرح است که حمل شایع صناعی باشد. حمل شایع صناعی یعنی حملی که مطلب را در آن حمل در ارتباط با خارج در نظر بگیریم، حال مفهومی که در ذهن آوردیم - ممکن الوجودی که مقصود است - نسبت به خارج گاهی وجود دارد و گاهی وجود ندارد، به حمل شایع صناعی می‌گوییم الانسان موجود و الانسان لیس بموجود، به حمل شایع صناعی وجود هم همین طور است، چون بحث در وجود ممکن می‌باشد. وجود ممکن به حمل اولی ذاتی حمل می‌شود: الوجود وجود، همانطور که به حمل اولی ذاتی ماهیت هم همینطور است: الماهیه ماهیه.

اما به لحاظ خارج، اگر علت این وجود که ممکن است - ممکن الوجود - تحقق پیدا بکند، موجود است و اگر علتش تحقق پیدا نکند موجود نیست، یعنی می‌توانیم بگوییم الوجود لیس بموجود. پس این که الوجود لیس بوجود صحیح نیست به اعتبار حمل اولی ذاتی است، که به آن اعتبار، ماهیت را هم نمی‌توانیم از خودش سلب کنیم، الماهیه لیس بماهیه نیز صحیح نیست، منتهی خوش شانسی کلمه وجود این است که اسمش وجود است و زود به ذهن این طور می‌آید که الوجود لیس بوجود غلط است، زیرا وجود، وجود است، پس نمی‌تواند لیس بوجود صحیح باشد.

اما اگر به نوع حمل دقت کنید که مطلب به حمل اولی مطرح شده است یا به حمل شایع صناعی؟ می‌بینیم به حمل اولی ذاتی هم ماهیت و هم وجود بر خودش حمل می‌شود، الماهیه ماهیه، الوجود وجود و به حمل شایع صناعی، وجود هم از ماهیت سلب می‌شود و هم از خود وجود، چون به لحاظ خارج حمل می‌کنیم، یعنی آیا این وجود ممکن، در خارج وجود دارد یا نه؟ اگر علتش موجود باشد وجود دارد و اگر علتش موجود نباشد وجود ندارد.

پس در این مسئله خوب دقت کنید، این که مطرح می‌کنند که ماهیت غیر از وجود است چون وجود از ماهیت سلب می‌شود اما وجود از خودش سلب نمی‌شود، باید در نوع حمل دقت کرد، زیرا هر دو مثل هم هستند، یعنی الماهیه ماهیه به حمل اولی و نیز الوجود وجود به حمل اولی، و الماهیه لیست بموجود به حمل شایع، و همینطور الوجود لیس بوجود به حمل شایع چون هنوز علتش تحقق پیدا نکرده مثل ماهیتی که وجود از او سلب می‌شود و علتش تحقق پیدا نکرده است.

* * *

«و إذ لیس لكل واحد من هذه الأشياء إلا واقعية واحدة كانت إحدى هاتين الحیثیتین أعنی الماهیه و الوجود بحذاء ما له من الواقعية و الحقيقة و هو المراد بالأصالة و الحیثیه الأخری اعتباریه منتزعه من الحیثیه الأصیلة تنسب إليها الواقعية بالعرض و إذ كان كل شيء إنما ينال الواقعية إذا حمل علیه الوجود و اتصف به فالوجود هو الذي يحاذی واقعية الأشياء. و أما الماهیه فإذ كانت مع الاتصاف بالوجود ذات واقعية و مع سلبه باطله الذات فهی فی ذاتها غیر أصیلة و إنما تتأصل بعرض الوجود فقد تحصل أن الوجود أصیل و الماهیه اعتباریه كما قال به المشاءون أى أن الوجود موجود بذاته و الماهیه موجوده به»^۷

هر چیزی، یک واقعیت بیشتر ندارد. بنابر این نمی‌شود که هم حیثیت وجود باشد و هم حیثیت ماهیت باشد، چون یک حقیقت است لذا باید مصداق یکی از این‌ها باشد. در خارج یک مصداق بیشتر نیست که یا باید مصداق ماهیت باشد یا مصداق وجود، و هر کدام از این ماهیت و وجود، فقط یکی می‌تواند اصل باشد. یعنی یکی از این دو حیثیت، ما بحذاء خارجی دارد و دیگری اعتباری است. البته اعتباری که منشأ انتزاع دارد، نه این که منشأ انتزاع نداشته باشد، وقتی یکی اصل شد، دیگری هم واقعیت پیدا می‌کند ولی به تبع اصل، واقعیت پیدا می‌کند و از آن انتزاع می‌شود.

۷ - نهاية الحكمة ص ۹ الفصل الثانی فی أصالة الوجود و اعتباریه الماهیه.....

در نتیجه هر دو تحقق دارند یکی تحققش بالاصالة است و یکی تحققش بالعرض است. مثل انسانی که در قطار است و قطار حرکت می‌کند، این جا هر دو در حال حرکت و جا به جایی هستند اما حرکت، برای قطار بالاصالت است و برای انسان به التبع است. در این جا هم هر کدام اصل باشد، دیگری به تبع او واقعیتی پیدا می‌کند. گاهی گفته می‌شود که اصلا واقعیتی به هیچ وجه ندارد، الماهیه ما شمت رائحة الوجود، و بالعرض هم واقعیت پیدا نمی‌کند.

✓ استدلال بر اصالت وجود و اعتباریت ماهیت

اکنون به اصل استدلال ایشان برای اثبات اصالت وجود می‌رسیم. می‌فرمایند شکی نیست که تا وجود بر ماهیت حمل نشود و تا ماهیت، مستحق حمل موجود نشده باشد، واقعیتی ندارد. پس چیزی که واقعیت به خاطر آن است و به تبع آن است، اصالت هم با همان می‌باشد. پس چون ماهیت بما هی ماهیت، لو خُلِّیت و طبعها لا تنال الواقیة الا بعد حمل الوجود و الموجود علیه، پس روشن است که آنچه که نیل واقعیتِ اشیاء به آن است، اصالت همان است.

✓ رد اصالت وجود به این که ما فی الخارج به جعل بسیط جاعل است

استدلال این بود که تا وجود بر ماهیت حمل نشود، ماهیت به واقعیت نمی‌رسد، پس چیزی که واقعیت به خواطر آن است، اصالت هم با همان است. جواب این است که درست است با حمل وجود و موجود می‌فهمیم که ماهیت واقعیت پیدا کرده است، اما حمل وجود و موجود فقط حکایت از واقعیت ماهیت می‌کند. یعنی حکایت می‌کند از این که موضوع در خارج تحقق دارد، اما این که واقعیت آن موضوع ماهیت است یا وجود است، اعم از این مطلب است. این که حمل موجود بر شیئی، از تحقق و واقعیت داشتن آن شیء حکایت می‌کند، قطعی است و حرفی در آن نیست. ولی این حکایت کردن، دلیل بر این نیست که به خاطر آن واقعیت داشته باشد، این دو مطلب است. جمعی گفته‌اند واقعیتش به خاطر جعل جاعل است به جعل بسیط. یعنی جاعل به جعل بسیط چیزی را تحقق داده‌است و ایجاد کرده‌است، بعد ما می‌گوییم آن چیز موجود است و موجود را اطلاق می‌کنیم، پس اطلاق موجود بر یک چیز، هم می‌تواند به خاطر اصالت وجود باشد و هم می‌تواند به خاطر جعل جاعل به جعل بسیط باشد.

اصالة الماهية می گوید: جعل جاعل به شیء تعلق گرفته است و ایجادش کرده است، لذا به آن، موجود اطلاق می شود.

در نتیجه درست است که حمل موجود، حکایت از واقعیت موضوع می کند، اما واقعیت موضوع حتما به خواطر این حمل نیست، بلکه احتمال دیگری دارد که همان جعل بسیط جاعل باشد، و محل بحث است، هم می توان این واقعیت به وجود باشد تا وجود اصل بشود و هم می تواند واقعیت به جعل جاعل به جعل بسیط باشد.

همه نزاع ها در همین است که این شیء که واقعیت پیدا کرده است، آیا به وجود واقعیت پیدا کرده است یا به جعل جاعل واقعیت پیدا کرده است؟
اصالة الماهية می گوید به جعل بسیط جاعل واقعیت پیدا کرده است و بعد شایسته حمل موجود شده است، و موجود حکایت کننده از واقعیت است نه مثبت علیت وجود برای واقعیت، این که این محمول، علت موضوع باشد نیازمند دلیل دیگری است.
پس به این عبارت دقت کنید:

«و إذ كان كل شيء إنما ينال الواقعية إذا حمل عليه الوجود و اتصف به»^۸

عبارت تا اینجا صحیح است، اما این بخش: «فالوجود هو الذي يحاذي واقعية الأشياء»^۹
این اول کلام است و دلیل می خواهد، وجود محاذی با واقعیت اشیا نیست، بلکه وجود حکایت می کند از واقعیت و تحقق آن شیء.
این که واقعیت آن به چیست؟ به همین وجود است یا به جعل جاعل است به جعل بسیط؟ هر کدام از این ها نیازمند دلیل جداگانه ای می باشد.
نه اصالة الماهية با این بیان می تواند، اصالت ماهیت را اثبات کند، نه اصالت الوجودی با این بیان می تواند اصالت وجود را اثبات کند.

* * *

۸ - نهاية الحكمة ص ۱۰ الفصل الثاني في أصالة الوجود و اعتبارية الماهية.....

۹ - همان.

❖ خلاصه بحث :

بالاتفاق اصیل، ما فی الخارج است که منشأ آثار می‌باشد، حال بحث در این است که مافی الخارج مصداق ماهیت است یا وجود؟

«الوجود هو الأصيل دون الماهية أي أنه هو الحقيقة العينية التي تثبتها بالضرورة»^{۱۰} می‌فرمایند آن حقیقت عینی خارجی، وجود است که بالضرورة اثباتش خواهیم کرد، در حالی که اگر چیزی به حد ضرورت برسد، بعید به نظر می‌آید که عقلا و خود فلاسفه در او اختلاف کنند، شخصیت های بسیار مهمی تا قبل از ملاصدرا از قبیل سهروردی، میر داماد و بسیاری دیگر اصالت الماهوی بودند، جمعی از فلاسفه اصالت الماهوی و جمعی اصاله الوجودی، پس تعبیر کردن به بالضرورة در این چنین مسئله‌ای درست به نظر نمی‌رسد.

استدلال ایشان بر اصالت وجود این است که تا وجود بر ماهیت حمل نشود، ماهیت به واقعیت نمی‌رسد، پس چیزی که واقعیت به خواطر آن است، اصالت هم با همان است. جواب این است که درست است که با حمل وجود و موجود می‌فهمیم که ماهیت واقعیت پیدا کرده است، اما حمل وجود و موجود فقط حکایت از واقعیت ماهیت می‌کند، یعنی حکایت می‌کند از این که موضوع در خارج تحقق دارد، اما این که واقعیت آن موضوع، ماهیت است یا وجود است، اعم از این مطلب می‌باشد. زیرا درست است که حمل موجود، حکایت از واقعیت موضوع می‌کند، اما واقعیت موضوع حتماً به خواطر این حمل نیست، بلکه احتمال دارد به دلیل جعل بسیط جاعل باشد، هم می‌توان این واقعیت به وجود باشد تا وجود اصل بشود و هم می‌تواند واقعیت به جعل جاعل به جعل بسیط باشد، پس چون دو احتمال است، اثبات اصالت هر کدام از وجود و ماهیت نیازمند دلیل دیگری می‌باشد.

👈 کارگروه تهیه و تدوین مدرسه علوم دینی

حضرت ولی عصر(عج)

۱۰ - نهاية الحكمة ص ۹ الفصل الثاني في أصالة الوجود و اعتبارية الماهية.....